

تبعیض موقوف!

مردان قدرت و سلطه خود را بر زنان - اگر نه همچنان در خانواده - دست کم در اقتصاد، سیاست، دین و فرهنگ اعمال می‌کنند. همچنین نشان داده شده است که هر چند طی نخستین مرحله، پیشداوری‌ها پیامد سلطه یک گروه انسانی بر گروهی دیگر هستند و توجه آن را ممکن می‌کنند؛ در مقابل، طی دومین مرحله، پیشداوری‌ها با تحکیم اعمال تبعیض‌آمیز و وضعیت‌های سلطه‌گرانه، به حفظ و بازتولید آنها می‌پردازند. در نتیجه می‌توان گفت که وقتی جنس مسلط به آزادی تولید و بخش نوشته‌ها و تصویرهای تبعیض‌آمیز توسل می‌جوید، آگاهانه یا ناآگاهانه، بازتولید وضعیتی را پی‌می‌گیرد که برتری او را بر جنس دیگر تأمین می‌کند.

برخورد با حفظ این کلیشه‌ها در کتاب‌های درسی و کتاب‌های کودکان، نه فقط برای کودکان، بلکه برای بزرگسالانی که این کتاب‌ها را می‌نویسند، منتشر می‌کنند یا به کار می‌برند نیز ارزشی آموزشی و تربیتی دارد. اما در وهله اول جامعه باید توجهی خاص به کودکان - بزرگسالان فردا - مبذول کند. در واقع، تماس با معلمان در مدارس، نخستین تماس‌های کودکان با جهان بزرگسالان است و تصویرها و متن‌های کتاب‌های کودکان با کتاب‌های درسی نیز در ردیف نخستین برداشت‌های آنان از جهان فرهنگ است. در پی تأثیرپذیری گسترده کودکان از پیام‌های محیط پیرامونی، اگر پیام‌هایی که برای کودکان در نظر گرفته شده‌است، انباشته از کلیشه‌های تبعیض‌آمیز

شغلی ایجاد می‌کنند. در چشم‌انداز همین اقدام پیگیر است که وزیران آموزش و پرورش بسیاری از کشورهای جهان اعلام کرده‌اند که خواستار آند تا یک راهنمای تحلیل برای شناسایی کلیشه‌های تبعیض‌آمیز، و راهنمایی برای یاری به نویسندگان و تصویرگران و ناشران در آفرینش آثار تبعیض‌ستیز در اختیار داشته باشند. راهنمای اول برای شناسایی و در نتیجه افشای کلیشه‌های تبعیض‌آمیز، در عین تشویق نوعی کسب آگاهی جمعی؛ راهنمای دوم برای تشویق آثار تبعیض‌ستیز و در عین حال گسترش روحیه برابری و احترام متقابل میان زنان و مردان.

هرچند تمام عواملان درگیر در تلاش برای حل مسئله پیشداوری‌های تبعیض‌آمیز خود را به شرکت در بیکار با کلیشه‌های تبعیض‌آمیز موظف می‌دانند، باید تنوع نظام‌های حکومتی را در نظر داشت. در نتیجه با وجودی که هدف اصلی در همه جا یکسان است، اقدام لازم در کشورهای دارای اقتصاد بازار آزاد و در کشورهایی که اقتصاد برنامه‌ریزی شده دارند، متفاوت خواهد بود. در کشورهای نوع اول، بخش خصوصی نقشی بسیار مهم در تهیه و تولید کتاب‌های کودکان و کتاب‌های درسی دارد و در کشورهای نوع دوم، تصمیم‌گیری در این زمینه را نهادهای حاکم انجام می‌دهند و بنگاه‌های انتشاراتی زیر نظارت دولت قرار دارند.

در واقع، تقریباً در تمام جوامع معاصر، هنوز

تبعیض جنسی (Sexisme) در کنار تبعیض طبقاتی و نژادی، مثلث شوم تبعیض‌ها و نابرابری‌هایی را می‌سازد که از دیرباز، در چهار گوشه جهان، مایه رنج و عذاب و محرومیت نوع بشر بوده است. تبعیض جنسی یعنی اعمال و رفتار و پیشداوری‌ها و ایدئولوژی‌هایی که زنان را فرودست و کم‌ارزش‌تر از مردان، و جنس مذکر را مسلط بر جنس مؤنث می‌دانند. تا چندی پیش هرگونه تبعیضی نسبت به جنس زن، حاصل نظامی طبیعی محسوب می‌شد که وظایف و نقش‌های متفاوتی را برعهده زنان و مردان می‌گذاشت. اما در پی فعالیت‌های گسترده جنبش‌های طرفدار حقوق و آزادی زنان و به دنبال پیشرفت‌ها و دگرگونی‌های عظیم اجتماعی که با فعالیت گسترده زنان در عرصه‌های مختلف همراه بوده است، ماهیت اجتماعی و تاریخی این تبعیض‌ها روشن‌تر شده است. عبارت «تبعیض جنسی»، حاکی از آن است که تبعیض‌های تحقیرکننده جنس زن حاصل نظامی طبیعی یا مبتنی بر زیست‌شناسی نیست بلکه نتیجه نظام اجتماعی تبعیض‌آمیز و رفتار اجتماعی نادرست و ناعادلانه با زنان است.

خانم آندره میشل از پژوهشگران فرزانه و آزادیخواه فرانسه است و اعتبار و شهرت جهانی دارد. کتاب‌ها و مقالات بسیاری در زمینه مسائل و مشکلات زنان نوشته است و هم‌اکنون نیز در «مرکز ملی پژوهش‌های علمی» فرانسه، مدیریت گروه پژوهشی نقش‌های جنسی، خانواده و توسعه انسانی را برعهده دارد. آندره میشل به دعوت یونسکو کتابی در زمینه بیکار با تبعیض جنسی نوشته است که متن کامل آن به ترجمه همین قلم در دست انتشار است. در اینجا بخشی از نتیجه‌گیری این کتاب و خلاصه‌ای از پیوست‌های شماره ۲ و ۳ آن را که اهمیت ویژه‌ای دارد، تقدیم خوانندگان می‌کنیم. به امید این‌که طرح این مباحث به شناخت و رفع مسائل و مشکلات دختران و زنان دیار ما یاری رساند. ■

در پژوهش‌هایی که به درخواست یونسکو صورت گرفته و مبنای این اثر بوده‌اند، نشان داده شده که در تمام کشورها و به درجات متفاوت کلیشه‌های تبعیض جنسی در کتاب‌های کودکان و کتاب‌های درسی وجود دارد. نویسندگان این پژوهش‌ها ضرورت شروع یا دنبال کردن اقدامی پیگیر را برای زدودن کلیشه‌های تبعیض‌آمیز خاطر نشان کرده‌اند، کلیشه‌هایی که به دلیل تأثیر منفی بر کودکان دو جنس، اوضاعی نابرابر برای شکوفایی آنان در محیط خانوادگی، اجتماعی و



باشد، آنان نگرش‌ها و رفتارهای تبعیض‌ستیز را بسط نخواهند داد. در مقابل، تجربه‌های پیشگفته نشان می‌دهند که پرورش ضد تبعیض جنسی کودکان در مدرسه کارساز است.

زدودن تبعیض جنسی از کتاب‌های درسی و کتاب‌های کودکان، برای ریشه‌کنی کامل آن در ذهن و رفتار و اعمال کودکان، مسلماً کافی نیست اما این کار از نخستین وظایف ضروری‌ای است که تمام عاملان نظام آموزشی، در صورتی که هدفشان بنای جامعه‌ای باشد که در آن حیثیت دختران و زنان و برابری آنان با پسران و مردان حفظ شده و جزئی از ارزش‌های کودکان شده باشد، نمی‌توانند از انجامش شانه خالی کنند.

انتشارات مک گرو - هیل

راهنمای انتشارات مک گرو - هیل برای برخورد برابر به دو جنس در کتاب‌های

درسی^۱
واژه تبعیض جنسی به قیاس از واژه تبعیض نژادی و برای افشای نابرابری مبتنی بر جنس، به‌ویژه نسبت به جنس مؤنث، ساخته شده است و در معنایی وسیع‌تر برای اشاره به کلیشه‌های تبعیض‌آمیز زنانه و مردانه، براساس جنس، به‌کار می‌رود.

ما برای زدودن هرگونه اشاره تبعیض‌آمیز و برای تشویق افراد به برنامه‌ریزی‌هایی کاملاً آزادانه و بیشترین شکوفایی توانایی‌هایشان، مجموعه‌ای از رهنمودها را برای نویسندگانمان پیشنهاد می‌کنیم و امیدواریم که نویسندگان و تمام کارکنان بنگاه انتشاراتی خود را از کلیشه‌های مذکر و مؤنثی که در آثار چاپ شده ما به‌وفور یافت می‌شوند، آگاه کنیم. همچنین امید آن داریم که نقش‌آوران را در تقویت و تحکیم نابرابری میان جنس‌ها، و بهترین راه‌های ترسیم افراد دو جنس را نشان دهیم.

بنظر ما برای انجام شایسته این اقدام باید هرچه بیشتر از زنان یاری گرفت. دیدگاه‌ها و نوشته‌های آنان باید همواره و به گسترده‌ترین وجه به کار گرفته شود. خلاصه‌های متعددی از آثار آنان باید در جُنگ‌ها بیاید و زنان که تاکنون کمتر نشانی از آنان بوده است، از این پس باید در عرصه‌های مختلف مورد بحث هرچه بیشتر معرفی شوند.

زنان نیز «رهبر»، قهرمان، کاشف و پیشرو بوده‌اند و در پیشرفت علم، پزشکی، بازرگانی، سیاست، ادبیات، هنر و ورزش نقشی برجسته ایفا کرده‌اند...

باید در فرصت‌های مختلف در این‌باره به بحث پرداخت که زنان چگونه در پی محدودیت‌هایی که جامعه تحمیل کرده است از نمودار شدن همانند مردان بازمانده‌اند و به اندازه آنان حق و امکان شکوفایی استعدادهای خود را نداشته‌اند.

۱) ترسیم غیر تبعیض‌آمیز زنان و مردان زنان و مردان در وهله نخست باید به‌صورت

موجودات انسانی معرفی شوند، قبل از این‌که به‌عنوان جنس‌های مخالف یاد شوند. باید پیش از سخن گفتن از نوع مذکر و مؤنث، وجوه مشترک زنان و مردان را برجسته کرد. هیچ‌یک از دو جنس نباید فراتر یا فروتر از جنس دیگر نمودار شود.

۲) چگونه می‌توان از کلیشه‌های مذکر و مؤنث دوری گزید؟

با وجودی که بسیاری از زنان همچنان فعالیت‌های سنتی مانند خانه‌داری یا منشی‌گری را برمی‌گزینند، باید آنان را در نقش‌های بسیار متنوع نشان داد: پزشک و دندان‌پزشک و نه فقط پرستار؛ مدیر دبیرستان یا استاد دانشگاه به‌جای آموزگار؛ وکیل یا قاضی به‌جای مددکار اجتماعی؛ رئیس بانک؛ و نه همیشه صندوق‌دار؛ نماینده مجلس و مانند آنها.

همچنین اگر مردانی ترسیم شوند که فقط براساس حرفه یا سطح درآمدشان مشخص نشده‌اند و نیز اگر نشان دهیم که مردان الزاماً بیشتر از زنان درآمد ندارند و صرفاً آنان نیستند که خانواده را می‌چرخانند، آن‌گاه کلیشه‌های مربوط به مردانگی دیگر نمودار نمی‌شوند.

مشاغل توصیفی بی‌هیچ تبعیضی به زنان و مردان نسبت داده می‌شود و هرگز القا نمی‌گردد که این مشاغل با «زنانگی» یا «مردانگی» ناسازگارند. زنان و مردانی نشان داده می‌شوند که در مقام مهندس، خلبان، لوله‌کش، برق‌کار، منشی، تلفنچی یا مربی شیرخوارگاه و مهدکودک به‌کار مشغولند.

زنان شاغل در تمام سطوح، حتی در بالاترین مقام‌ها، نشان داده می‌شوند. آنان هم مدیر مردان می‌شوند و هم مدیر همجنسان خود، بی‌آن‌که مردان از دستور گرفتن از زنان احساس سرشکستگی کنند یا زنان از این‌که رئیسشان همجنس خودشان است، نگران باشند. هرکاری باید آبرومند و درخور احترام ترسیم شود و امکان گزینش زنان و مردان باید بسیار بیشتر از هنگامی باشد که اسیر نقش‌های کلیشه‌ای هستند. در کتاب‌های کودکان باید زنان متأهلی که در بیرون از خانه کار می‌کنند، به‌صورت مثبت ترسیم شوند. نباید این تصور را القا کرد که تمام زنان حتماً ازدواج می‌کنند و بچه‌دار می‌شوند. برعکس باید نشان داد که زنان نیز مانند مردان حق انتخاب دارند؛ بعضی ترجیح می‌دهند مجرد باقی بمانند، بعضی عجله‌ای برای ازدواج ندارند، برخی دیگر ازدواج می‌کنند اما بچه نمی‌خواهند، بعضی نیز بچه دارند و به کارشان هم ادامه می‌دهند. باید نشان داد که گاهی نیز یکی از والدین در منزل می‌ماند.

در هیچ حالتی نباید بر غریزه تمام زنان پافشاری شود یا گفت خانواده بر اثر کار مادر در بیرون از خانه آسیب می‌بیند. باید نشان داد که وقتی پدر و مادر، هر دو، کار می‌کنند و بچه خود را به شیرخوارگاه یا مهدکودک می‌فرستند، به تربیت او بیشتر می‌رسند. در حال حاضر درصد زنان شاغل رو به افزایش است و باید در کتاب‌های درسی به این واقعیت توجه شود.

باید نشان داد که زنان و مردان به تمام کارهای خانگی می‌پردازند و به‌ویژه مردان هم آشپزی یا اتوکشی می‌کنند و زنان خرده‌کاری‌های خانه را انجام می‌دهند یا اتوبیل را هم می‌شوند.

باید با دقت تمام نشان داد که دختران مانند پسران از حق انتخاب بازی و رشته تحصیلی برخوردارند. باید آنان را تشویق کرد که به ریاضیات، مکانیک و انواع ورزش‌ها علاقه‌مند شوند و پسران نیز نباید از پرداختن به شعر، هنر، موسیقی و یا حتی آشپزی و خیاطی و رسیدگی به نوزادان احساس شرمساری کنند. پسران و دختران دوره خانه‌داری خواهند دید و دختران هیچ‌گاه بیش از پسران اسیر خیاطی و آشپزی و... نخواهند بود.

۳) چگونگی برجسته کردن وجوه مشترک میان دو جنس

زنان و مردان را باید با ضعف‌ها و توانایی‌های ناشی از موقعیت بشر نشان داد، اعم از این‌که فرد مورد نظر جنس مذکر باشد یا مؤنث. باید زنان و دخترانی را نشان داد که همان توانایی‌ها و بلند پروازی‌های مردان و پسران را دارند. صفاتی که معمولاً نزد پسران ستوده می‌شود، مانند جسارت، ضرورت ابتکار و ابراز شخصیت، نزد دختران نیز ستوده خواهد شد. همچنین صفاتی مانند ملامت و دلسوزی و حساسیت در پسران هم ستوده می‌شود.

زنان و دختران را باید به همان اندازه پسران، مستقل، فعال، شجاع، بالیاقت، مصمم، باپشتکار، جدی و موفق توصیف کرد. آنان منطقی، بااراده و قادر به حل هر مسئله‌ای خواهند بود. به کارشان علاقه خواهند داشت و گوناگون‌ترین مشاغل را انتخاب خواهند کرد. کارهای درخشان آنان درخور ستایش همگانی خواهد بود و از این ستایش نیز بهره‌مند خواهند شد.

گاه‌گاهی باید مردان ساکت، منفعل یا ترسو و دودل، غیرمنطقی و ناپخته را نشان داد، همان‌گونه که زنان پرخاشگر و بی‌احساس و خشن نیز باید ترسیم شوند. به این ترتیب، کلیشه‌های مبتنی بر منطقی و عینی بودن مردان و احساساتی و ذهنی بودن زنان کنار گذاشته می‌شود. شجاع‌ترین و جسورترین فرد، یا کسی که بیشترین کامیابی را به‌دست می‌آورد، هم ممکن است پسر یا مرد باشد و هم دختر یا زن. در تصاویر، بزرگ‌ترین، قوی‌ترین یا فعال‌ترین فرد همان‌قدر از میان دختران انتخاب می‌شود که از میان پسران.

زنان و مردان با حرمت، عزت و اهمیتی یکسان ترسیم خواهند شد. دیگر زنان فقط با صفات جسمانی و مردان صرفاً با حرفه و هوششان توصیف نخواهند شد. درباره زنان و مردان، جز در موارد مطلقاً ضروری، از استناد به جنابیت یا فهم و ادراکشان خودداری خواهد شد.

فلاورنت

هائری لبرن وکیلی مشهور است و همسرش

خانواده برون زوج زیبایی هستند. هر یک از آنها در عرصه کار خود خوش درخشیده است. آنها موسیقیدانی عالی و هناری و یکی با استعداد است.

در توصیف زنان باید از القابات شبهه‌آمیز درباره خصوصیات جسمانی خودداری ورزید (مثلاً نباید گفت: یک زن موبور فربه). بیشتر باید ویژگی‌های شخصیتی آنان را یادآوری کرد. آنان را نباید ضعیف و وابسته و عصبی ترسیم کرد و اسباب مضحکه قرار داد بلکه باید جدی‌شان گرفت.

چنین کلیشه‌هایی را باید کنار گذاشت: زنان بی‌عقل، سبک‌سر، پرچانه و... زنی که مورد پرستش قرار می‌گیرد، یا شوهرش را دنبال خود می‌کشد یا پیردختری ناکام است... همان‌گونه که از تمسخر زنان راننده یا از شوخی درباره مادرزن‌های بدعق خودداری می‌شود، اصطلاحاتی مانند «جنس ضعیف»، «نیحه من» یا «طوق بندگی» در اشاره به ازدواج از واژگان حذف می‌شود و از مردان خانه‌دار و زنان نان‌آور سخن به میان می‌آید.

در توصیف مردان، به‌ویژه در خانه، نباید آنان را چنان نشان داد که گویی در مورد غذا یا خانه‌داری وابسته به زنان هستند و یا از همسرشان می‌پرسند که چه لباسی بپوشند یا از بازار چه چیزی بخرند و با به‌هنگام بیماری از پس انجام کارهای خودشان برنمی‌آیند. زنان در تملک مردان نیستند بلکه دوشادوش آنان در فعالیت‌هایشان سهیم می‌شوند.

دیگر نباید زنانی را نشان داد که برای عمل کردن یا بهره‌مندی از حقوق خود، از همسرشان اجازه می‌خواهند (البته به استثنای مواردی که وقایع تاریخی مربوط به وابستگی زنان گزارش می‌شود). زنان با جسارت و هوشمندی به عمل می‌پردازند و زنان نوآور به‌عنوان الگو به دختران معرفی می‌شوند. «رهبران» جنبش‌های آزادی زنان نادیده یا به تمسخر گرفته نمی‌شوند بلکه از آنان بزرگداشت به عمل می‌آید.

۴ چگونه واژگانی دیگر بیابیم؟

واژه مرد، که در بسیاری از موارد برای اشاره به نوع بشر به کار رفته است، در حد امکان با واژگانی مانند: بشر، موجود انسانی، نوع بشر، مردان و زنان، اشخاص و... جایگزین می‌شود.

باید برای یافتن واژگان جدید برای اشاره به زنانی که به کارهایی می‌پردازند که معمولاً خاص مردان بوده است اما آنان نیز به‌خوبی مردان از پس انجامشان برمی‌آیند، تلاش ورزید: بیمه‌گر، دولت‌مرد، سیاست‌مرد و...

برای ترسیم زندگی روزمره نیز مثال‌های خنثی برگزیده می‌شود: به جای گفتن «درحالی‌که ریشش را اصلاح می‌کرد» بهتر است گفته شود «درحالی‌که دندان‌هایش را مسواک می‌زد». اصطلاحات «زن خانه‌دار» و «مادر خانواده» فقط هنگامی برای اشاره به زن به‌کار می‌رود که در همان متن

اصطلاحات «مرد خانه‌دار» و «پدر خانواده» برای توصیف مرد به‌کار رفته باشد. در مغازه خواروبار فروشی، زن، کلبانو یا کلفتی نیست که خرید می‌کند بلکه فقط در حکم مشتری است. و سرانجام این‌که باید واژگان و اصطلاحات و موقعیت‌هایی یافت که به یاری آنها پسران و دختران با بیشترین امکان برای کشف و تحقق استعدادها و تمایلات خویش به زندگی گام بگذارند.

انتشارات فرنان ناتان

رهنمودهای انتشارات فرنان ناتان برای نویسندگان و تصویرگران کتاب‌های درسی و کتاب‌های کودکان

در اغلب موارد تصویری که از زنان و مردان در کتاب‌های درسی و کتاب‌های کودکان ارائه شده، واقعیت امروز را آن‌گونه که کودکان در زندگی می‌آزمایند، بازتاب نمی‌دهد و به دختران برابری امکانات با پسران را عرضه نمی‌کند.

هدف رهنمودهای زیر برانگیختن هوشیاری هرچه بیشتر شما در مورد این مسئله به‌هنگام نگارش یا تصویرگری کتاب است. اجازه دادن به بقای معانی و اشارات و حتی موقعیت‌های تبعیض‌آمیز در کتاب‌های کودکان و نوجوانان، با رسالت آموزشی این کتاب‌ها مبنی بر معرفی دنیای نو، آگاه‌سازی، روشنگری و ژرف‌اندیشی، در تضاد است...

پیکار با کلیشه‌های کهن که هنوز به‌ویژه در سه عرصه جان‌سختی می‌کنند، وظیفه‌ای ضروری و حیاتی است.

۱) پیکار با کلیشه‌ها در عرصه فعالیت‌های اجتماعی - حرفه‌ای زنان و مردان (ناپرابری توانایی‌ها)

در این مورد مشاهده می‌شود که مثال‌های دستور زبان و تمرین‌های واژگان و سایر نکات زبانی سنتی بسیار تبعیض‌آمیزند: کاربرد بسیار گسترده ضمیر سوم شخص مذکر (il)؛ فعل‌هایی مانند «ابداع کردن، کار کردن، ساختن، بنا کردن، تعمیر کردن، اداره کردن، سازماندهی کردن» فاعل مذکر دارند اما فعل‌هایی مانند «پُرگویی کردن، شستن، پختن» غالباً فاعل مؤنث دارند.

۲) پیکار با کلیشه‌ها در ترسیم «زندگی» و «خانواده» (روابط پدر و مادر با فرزندان، شوهر با زن، پدر یا مادر)

تقسیم نقش‌ها و وظایف زن و مرد در زندگی مدرن، در این عرصه نیز رو به تحول است و باید این تحول را در نظر گرفت. در این عرصه همانند عرصه پیشین، کودک می‌تواند از واقعیتی سخن گوید (یا می‌توان با کودک از واقعیتی سخن گفت) که هنوز به الگوی سنتی و تبعیض‌آمیز (تعداد بیشتر مردان در پست‌های مدیریت و تصمیم‌گیری، تعداد

بیشتر زنان «در آشپزخانه» پس از فراغت از کار... «می‌چسبند»؛ این واقعیت، «عامیانه سازی» چنین پدیده‌ای را توجیه نمی‌کند. برعکس باید - در سطحی کمابیش پیشرفته - دیگران را به ژرف‌اندیشی درباره سرچشمه‌ها و علت‌های این وضعیت برانگیخت و به پدیدایش برخوردها و نگرش‌های جدید یاری رساند.

و تازه مگر «چسبیدن به واقعیت» در حکم آن نیست که در کنار هسته‌های خانوادگی سنتی، وجود «اقلیت» فزاینده‌ای از زنان را بپذیریم که فرزندانشان را به تنهایی بزرگ می‌کنند؟ آیا ارائه صرف یک الگوی خانوادگی واحد در کتاب‌های درسی، به سه یا چهار شاگرد کلاس که خانواده‌شان «سنتی و هم‌رنگ جماعت» نیستند، حقیقتاً آرامش‌خاطر می‌دهد؟

۳) پیکار با کلیشه‌ها در ترسیم خصوصیات جسمانی، روانی و اخلاقی اشخاص واقعی و خیالی در کتاب‌ها

تبعیض جنسی در اینجا به دختران و زنان سخت آسیب می‌رساند (آنان عشوه‌گر، سبک‌سر، ولخرج، بی‌بهره از جسارت و وابسته به مردان / شوهران هستند) اما پسران را نیز از آسیب مصون نمی‌دارد (خستگی، کمبود هوش یا کمبود قهرمانی‌گری مردانه برای آنان ممنوع است). باید افراد را نشان داد و نه موجودات این یا آن جنس را.

این رهنمودها و توصیه‌ها برای تمام رشته‌ها و در تمام سطوح معتبرند اما به‌ویژه برای نخستین کتاب‌های کودکان (ذوره‌های آمادگی و دبستان) و مجموع آثار آموزشی (و نیز برای آثاری که در مجموعه‌های «ادبیات نوجوانان و جوانان» منتشر می‌شوند) اهمیت دارند.

ناشر بی‌آن‌که بخواهد به کار آفرینش گراهن آزادی نویسندگان آسیب برساند، بر رعایت این رهنمودها با فشاری می‌ورزد. با این امید که کتاب‌های ما دیگر بازتاب دهنده تصویرهای کهنه نباشند و به بقای کلیشه‌های پوسیده یاری نرسانند

ژ. سولپچنیک، رئیس بخش آموزش و پرورش در انتشارات فرنان ناتان؛ ژوئن ۱۹۸۰

یادداشت:

۱. این راهنما ترجمه خلاصه متن زیر است:

The Mc Graw-Hill guidelines for equal Treatment of two Sexes

این متن را «انجمن آموزش و پرورش تبعیض‌ستیز» به فرانسوی ترجمه کرده است. نشانی این انجمن: 14, rue Cassette, 75006 Paris

منبع:

Andree Michel, Non aux stereo types. Vaincre le sexisme dans les livres pour enfants et les manuels scolaires, Unesco, France, 1989



موفقیت

حاصل رقابت سالم

آنجا که خلاقیت و نوآوری حرف اول را می‌زند، موفقیت گرچه با دشواری اما سریع‌تر به دست می‌آید. هرگاه تخصص، مدیریت و آگاهی از نیاز جامعه توأم شود، نتیجه‌ای جز کیفیت مطلوب و استقبال بازار نخواهد داشت.

پاکرخ یکی از تولیدکنندگان پیشرو در صنعت آرایشی، بهداشتی است که با بهره‌گیری از این ویژگی‌ها توانسته است در زمانی کوتاه جایگاه مناسبی در بخش صنایع بهداشتی، آرایشی به دست آورد. محصولات اصلی این شرکت شامپوهای نرم‌کننده است. «لطیفه» نامی آشنا و از قدیمی‌ترین نرم‌کننده‌های ایرانی است و امروز ترکیبات آن الگویی برای تولید استاندارد این محصول در کشور است. نرم‌کننده‌های «لطیفه» و «ایرن» در بازار صادرات نیز موفق بوده‌اند. از دیگر تولیدات شرکت پاکرخ انواع لوازم آرایشی، از قبیل شیرپاک‌کن، کرم‌های نرم‌کننده و مرطوب‌کننده، ادکلن و شامپوهای مختلف گیاهی است. جدیدترین محصول این شرکت نیز خمیردندان «کرند» است که با کیفیت بالا تولید شده و دارای نشان استاندارد است.

مهندس ابراهیم خدابخش، مدیر شرکت پاکرخ، می‌گوید: «همیشه سعی کرده‌ایم با مدیریت منسجم و برنامه‌ریزی دقیق برای خدمت به مردم گام برداریم. از افکار و ایده‌های پویا و نوآوری‌های برگرفته از پیشرفت‌های جدید علمی در تولید محصولات بهره گرفته و تاکنون نیز موفقیت‌های زیادی کسب کرده‌ایم که محک این موفقیت‌ها استقبال روزافزون مردم است.»

رنگ مو نیز از تازه‌ترین تولیدات این شرکت است. مهندس خدابخش می‌گوید: «به‌زودی این کارخانه اولین رنگ‌سوی خانواده را روانه بازار می‌کند. مزیت این رنگ‌موها آن است که برای خانم‌های خانه‌داری هم که از ترکیبات رنگ‌ها بی‌اطلاعتند به راحتی قابل مصرف است.»

شرکت پاکرخ از سال ۱۳۶۲ محصولات خود را به افغانستان، بلغارستان، قطر، دبی، تاجیکستان و قرقیزستان صادر می‌کند. مدیرعامل شرکت پاکرخ علت موفقیت در صادرات را رعایت اصل رقابت در بازارها می‌داند و اضافه می‌کند که بسته‌بندی اصولی همراه با کیفیت بالا و حفظ اصول اولیه در تولید مبنای صادرات است. مهندس خدابخش می‌گوید: «نوع بسته‌بندی محصولات ما بستگی کامل به نوع فرهنگ اجتماعی، اخلاقی و سنتی جامعه دارد. مهم این است که بتوانیم از راه‌های حساب شده و برنامه‌ریزی شده شیوه‌ای را به اسم کشورمان در بازار جهانی تثبیت کنیم.

نخستین نمایشگاه بین‌المللی صنایع شوینده، بهداشتی و آرایشی

مثل پاکیزگی دست و صورتشان ترغیب کنیم، می‌توانیم فرهنگ استفاده از مواد پاک‌کننده، به ویژه صابون، را در جامعه جا بیندازیم.

از آنها که جدا می‌شوم، هیاهوی سالن بار دیگر مرا با خود می‌برد. اگر چه صفی آرام و خزنده از جمعیت در کنار غرفه‌ها در حرکتند اما زمزمه‌های ادکلن، اینجا ظننی دیگر به خود می‌گیرد.

انواع و اقسام مواد شوینده و بهداشتی با رنگ‌های زنده و عطرآگین در معرض نمایش هستند. گروهی تنها برای شناختن و دیدن آمده‌اند و عده‌ای نیز برای کار و اقتصاد و بازرگانی.

تولیدکنندگان، بازاریابی و سفارش محصولاتشان را مثبت ارزیابی می‌کنند:

– رشد کیفی تولیدات داخلی مواد شوینده و بهداشتی موجب شده که شرکت‌کنندگان خارجی در این نمایشگاه تمایل زیادی به همکاری با کارخانه‌ها و تولیدکنندگان این فرآورده‌ها نشان دهند.

مهندس محمودرضا موفقی، مدیرمسئول مجله آرایشی - بهداشتی و مسئول برگزاری این نمایشگاه، ضمن بیان این مطلب می‌گوید: «مهم‌ترین انگیزه برپایی این نمایشگاه، توسعه صادرات است زیرا بسیاری از تولیدکنندگان به علت مشکلات بسیار نمی‌توانند در نمایشگاه‌های خارج از کشور شرکت کنند. به همین دلیل بهتر دیدیم تا از تولیدکنندگان خارجی دعوت کنیم به ایران بیایند. از طرف دیگر، از طریق برگزاری چنین نمایشگاه‌هایی اولاً می‌توانیم شناخت کافی و نحوه استفاده از مواد شوینده و بهداشتی را در اختیار مردم قرار دهیم و ثانیاً مسئولان را بیشتر به این صنعت جلب کنیم چرا که در حال حاضر تولید این مواد در داخل، بیش از ظرفیت تقاضای جامعه است و این امر بستری مساعد و برنامه‌ریزی شده می‌خواهد تا صادرات را رونق بخشد.»

با توجه به کیفیت مطلوب محصولات بهداشتی، آرایشی در ایران، بالا بردن سطح آگاهی جامعه نسبت به شناخت و استفاده از این مواد ضروری به نظر می‌رسد، به ویژه آن‌که مصرف سرانه مواد شوینده و بهداشتی در ایران نسبت به سایر کشورهای در حال توسعه بسیار کمتر است. با این حال برای این توان ملی در تولید باید بر خود بالید.

اولین نمایشگاه بین‌المللی صنایع شوینده، بهداشتی و آرایشی به مدت پنج روز، از اول تا پنجم اردیبهشت ماه امسال برگزار شد. در این نمایشگاه حدود ۹۰ واحد تولیدی، صنعتی و بازرگانی داخلی و ۱۲ مؤسسه خارجی انواع مواد پاک‌کننده، محصولات بهداشتی، ماشین‌آلات بسته‌بندی و پرکن، مواد اولیه صنایع شوینده، پاک‌کننده‌های صنعتی، کالاهای بهداشتی کاغذی، لوازم بهداشت کودک و صدها کالای مشابه دیگر را به معرض نمایش گذاشتند.

صنایع شوینده، بهداشتی و آرایشی کشور در جریان برپایی این نمایشگاه در واقع توان تخصصی و قابلیت رقابت خود در بازارهای جهانی را به نمایش گذاشتند.

سبز، زرد، آبی، چشم‌های مشتاق بچه‌ها و خرگوش‌های کوچک خوش‌بو. سفید، قرمز، صورتی، یک خرس کوچک که زل می‌زند به این چشم‌های مشتاق.

دست مادر را می‌کشد و با شتاب به سمت غرفه می‌دود؛ مست از بوی صابون‌های رنگارنگ. روی انگشتان پا بلند می‌شود و به سختی صابون‌های رنگی و شکل داخل‌ویترن را با دست نشان می‌دهد:

– اگر گفتم می‌خواهم چه‌کار کنم؟ همیشه یک فکر زنده و خلاق وقتی از دایره تنگ «خود» فراتر رود، وقتی چشم به آینده کودکی چون او خیره کند، بارور می‌شود و به جایی می‌رسد که از آن به عنوان سرمایه ملی یاد می‌کنند.

۱۷ سال دارد. با چشمانی نافذ و پرحرف، دستانش به آفریدن خو کرده است. در کنار پدر سریع و با دقت کار می‌کند.

بفته را می‌گویم، سال سوم دبیرستان است و گرافیک می‌خواند. لبخند می‌زند:

– از این کار لذت می‌برم. طراحی جعبه‌ها و بسته‌بندی صابون‌ها به عهده من است. گاهی اتفاق می‌افتد که پدرم ساعت ۱۲ شب به من سفارش کار می‌دهد.

پدر می‌گوید:
– کار برای بچه‌ها را دوست دارم. همه چیز را باید از کودکان شروع کرد. وقتی آنها را به کاری



کدام صابون مناسب‌تر است؟

صابون را تجویز می‌کند. اما به‌طور کلی برای افرادی که دارای پوست چرب هستند، صابون‌هایی با ph بالاتر که قدرت پاک‌کنندگی بیشتری دارند، مناسب‌ترند و برای افرادی که دارای پوست خشک هستند، صابون‌های ملایم‌تر با ph کمتر، مثل صابون بچه و صابون‌های آرایشی پرچربی، مناسب است. به افرادی که نسبت به رنگ‌ها و اسانس‌ها یا برخی مواد شیمیایی به کار رفته در صابون‌ها حساسیت دارند، مصرف صابون توصیه نمی‌شود. این دسته از افراد حتماً باید به پزشک مراجعه کنند تا آنچه را مناسب پوست آنهاست تجویز نماید. دقت بیشتر در انتخاب صابون و دیگر فرآورده‌های بهداشتی، مثل شامپو و... برای کودکان بسیار ضرورت دارد زیرا پوست کودکان لطیف و شکننده است و در مقابل عوامل بیماری‌زا قدرت کمتری دارد. صابونی که میزان ph آن بالاست پوست کودکان را خراب می‌کند، سبب خشکی پوستشان می‌شود و قدرت حفاظت طبیعی پوست آنها را کاهش می‌دهد.

لنژوم استفاده از صابون برای تمام افراد خانواده روشن است. لذا توصیه می‌شود هر یک از افراد خانواده از صابون دستشویی یا حمام اختصاصی استفاده کنند و از مصرف صابون مشترک در خانواده‌ها خودداری شود زیرا از طریق دست به دست شدن صابون در فواصل کوتاه - که زمان لازم برای خشک شدن صابون وجود ندارد - میکروپها و قارچ‌های پوستی زمینه مساعدی برای رشد پیدا می‌کنند و این باعث انتقال آلودگی از فردی به فرد دیگر می‌شود. پس بهتر است هر یک از افراد خانواده از صابون مخصوص خود استفاده کند و در صورت امکان از جابصابون‌های مناسب، که در آنها صابون سریع‌تر خشک می‌شود، استفاده بشود.

است. در تبریز چربی‌های حیوانی را با نوعی آب معدنی قلیایی که از کوه‌های شهر بناب و ملک کنده به دست می‌آید در دیگ‌های بزرگ همراه با پوست بادام و چوب درخت سنجد می‌جوشانند و صابون تهیه می‌کردند. از اولین خانواده‌هایی که در تبریز صابون تولید می‌کرده‌اند خانواده صابونچی (شرکت صابون‌سازی طراوت) بوده‌اند و این کار نسل به نسل در خانواده صابونچی حفظ شده است. از سال ۱۳۳۰ به بعد کار ساخت صابون در ایران به صورت صنعتی، در کارخانه‌های بزرگ، با ظرفیت‌های بالا شروع شد و این روند تا به امروز ادامه یافته است.

تهیه و ساخت صابون در واقع یک هنر است. پخت صابون غالباً به صورت تجربی است و در این میان نقش پزنده صابون مانند نقش یک هنرمند نقاش است که قلم‌مو را روی بوم به حرکت درمی‌آورد و به نقش‌ها جان می‌بخشد.

صابون تنها شوینده پاک‌کننده‌ای است که تاریخی طولانی داشته و از سه‌هزار سال پیش مورد استفاده بشر بوده است.

امروزه تنوع صابون‌ها به حدی زیاد است که انتخاب را دشوار کرده است اما، به هر حال، تمام صابون‌های موجود دارای یک هدف مشترک اولیه هستند و آن پاکیزگی و حفظ بهداشت است.

در انتخاب یک صابون خوب بودجه و سلیقه فرد نقش اساسی دارد مگر در مواردی خاص، مثل بیماری‌های پوستی که پزشک معالج نوع خاصی

ساخت صابون را به سومری‌ها نسبت می‌دهند. در کاوش‌هایی که در شهر پمپی به عمل آمده است، یک کارخانه صابون‌سازی، با دیگ‌های پخت و وسایل کار و نیز مقداری صابون ساخته شده به صورت کاملاً دست نخورده به دست آمده است که نشان از آشنایی مردم آن دوران با صابون دارد و احتمالاً ایتالیایی‌ها اولین سازندگان صابون در جهان بوده‌اند. تا قرن ۱۹ میلادی بیشتر ثروتمندان و درباریان از صابون استفاده می‌کرده‌اند و مصرف آن از نیمه قرن ۱۹ به بعد بتدریج عمومیت پیدا کرده است.

واژه صابون از کلمه فرانسوی «ساون» گرفته شده که آن هم برگرفته از نام شهر ساوین در ایتالیا است. این شهر از مراکز عمده صابون‌سازی ایتالیا در آن زمان بوده است و صابون‌هایی که در آنجا ساخته می‌شد از بهترین‌های آن دوران بود. روغن زیتون و نوعی قلیا که از خاکستر بوته‌های دریایی به دست می‌آمد، ترکیب این صابون‌ها را تشکیل می‌داده است.

کانر از اولین افرادی بود که صابون را با ترکیب چربی حیوانی (پیه) و قلیا تهیه کرد و پس از آن استفاده از سایر چربی‌ها و انواع روغن‌های نباتی در ساخت صابون متداول شد.

شواهدی در دست است که در ایران نیز صابون‌سازی در قرن گذشته رواج داشته و رونق آن، در سال‌هایی نه چندان دور، در شهرهای تبریز، تهران، مراغه و رودبار بیش از سایر نقاط بوده

فدراسیون شنای

جمهوری اسلامی ایران

استخر سرپوشیده شهید کشوری

برگزار می‌کند

سومین دوره آموزش شنا، واترپلو،

ویژه جوانان و نوجوانان

توسط مربیان بین‌المللی و قهرمانان تیم ملی

روزهای زوج: دختران و خانمها

روزهای فرد: پسران و آقایان

جمعه‌ها: شنای تفریحی، صبح خانمها - بعد از ظهر آقایان

آدرس: میرداماد انتهای خیابان رازان جنوبی تلفن: ۲۲۵۵۱۲۲ - ۲۲۵۵۱۲۱

غذایی لذیذ، طبخی آسان، با کمترین مصرف روغن در ظروف خودتان

بازسازی ظروف تفلون

بایکسال ضمانت

فقط با یک تلفن

ظروف آسیب‌دیده شما را درب منزل دریافت و پس از

بازسازی تحویل می‌نماییم.

انواع قابلمه، تابه، پلوپز، کیک‌پز و...

دنیای تفلون ۶۷ ۷۴۵۸۰

آدرس: خیابان سمنگان، بعد از چهارراه گلبرگ، نرسیده به

میدان رسالت، پلاک ۵۰۸/۱



شرکت طراوت لوح گرفت

مدیر عامل محترم شرکت طراوت

با افتخار و مباهات فراوان، ابتکار
بهداشتی شمارا در ساخت و آرایه
«بازیچه های شوینده» که یک کار جالب و

زیبا در جهت تعمیق فرهنگ مصرف بهینه فرآورده های بهداشتی به منظور حفظ سلامت
فردی و اجتماعی به ویژه کودکان کشور است، تبریک می گویم و این لوح یادمان را به نشان
سپاس و قدرشناسی تقدیم حضورتان می کنیم.

با آرزوی توفیقات الهی هر چه بیشتر برای حضر تعالی و سازندگان خلاق قالب
صابون های تزئینی کودکان (بازیچه های شوینده) برای همه خادمان به بهداشت جامعه،
از درگاه حضرت احدیت به روزی بیشتر مسئلت داریم.



مدیر عامل محترم شرکت طراوت

با افتخار و مباهات فراوان، ابتکار
بهداشتی شمارا در ساخت و آرایه
«بازیچه های شوینده» که یک کار جالب و
زیبا در جهت تعمیق فرهنگ
مصرف بهینه فرآورده های
فردی و اجتماعی به ویژه کودکان
کشور است، تبریک می گویم و این لوح یادمان را
به نشان سپاس و قدرشناسی تقدیم حضورتان می کنیم.

با آرزوی توفیقات الهی هر چه بیشتر برای حضر تعالی و سازندگان
خلاق قالب صابون های تزئینی کودکان (بازیچه های شوینده) برای همه
خادمان به بهداشت جامعه، از درگاه حضرت احدیت به روزی بیشتر مسئلت
داریم.

انجمن صنفی شرکتهای صنایع
شوینده، بهداشتی و آرایشی

انجمن صنفی شرکتهای صنایع
شوینده، بهداشتی و آرایشی

غدار کیست؟

منصوره شجاعی

تداعی می‌کند؟ شاید سروی سیاهپوش و تنها که در روستای اردکول در چادری حقیر و غم‌زده به طوفان درد می‌پیچید و ناله می‌کرد: «پسر ۱۵ ساله‌ام زیر آوار ماند، یکه بود، شوهرم زمین را می‌کند که یادگاری از او پیدا کند. شکمم هم درد می‌کند. از دیشب اسهال خونی گرفته‌ام. نمی‌دانم از کدام است که می‌نالم.» - این دیگر حکایتی است - «مستراح هم که یکی بیشتر نیست. جلوی مردها خجالت می‌کشم می‌آفتابه به دست تا آن سر چادر بروم.» اسهال خونی، گرمای شلید، بوی تعفن، تنها

... مردها خانه نبودند یا گله به چرا برده بودند یا معاش را در اداره‌های شهر جست‌وجو می‌کردند. پس زنان و کودکان؟ آوار زلزله هم بر سر زنان؟

ما که با صحرا و دشمنان یکی بودیم، پس این ویرانی ارمنان کدام بدعه‌دی بود؟...

... خشکی کویر به تدریج در سیزی کوه و دشت محو می‌شد. به زیرکوه نزدیک می‌شدیم؛ آنجا که سبز بود و دشت بود، آنجا که روزگاری کوه زندگی بود و رمه، آب بود و درخت و آبادی و حالا فقط ویرانی.

مینی‌پوس مسلو از کالاهای خوراکی و پوشاکی، که با کمک مردم گردآوری شده بود، همچنان به‌پیش می‌رفت.

دل‌هایمان لبریز از اندوه و عشق بود و در چشمانمان خواهش پلیرش این هدایای ناچیز موج می‌زد. اما مگر باورش‌ان می‌شد که نیازمندند؟ مگر سرشان را خم می‌کردند؟ گروهی که دور ماشین حلقه زده بودند با دست‌های برافراشته نیاز، از جاهای دیگر بودند، از آنان نبودند، یا بلوچ بودند یا... به هر حال چه فرق می‌کند وقتی که کمبود هر چیز کوچکی بیداد می‌کند؟ اما به‌راستی مگر توزیع کمک چگونه بوده که با مناعت طبع و دریادلی این صحرائشان در تعارض بود؟

گفتم بیایید جایمان را عوض کنیم. اگر این مصیبت بر ما وارد می‌شد، آیا شما جز این می‌کردید؟ پس شریکمان کنید و یارمان بنادید. کم‌کم آمدند. گرد هم نشستند. زخمه زدند و مرثیه خواندند. - ۸۰ شاگرد من همگی از بسین رفتند. ای

جمعیت زنان مبارزه با آلودگی محیط زیست به محض دریافت خبر زلزله دو هیئت مشکل از پزشکان و متخصصان و چندتن از اعضای خود را در نوبت‌های مختلف به منطقه اعزام کرد. اولین اعزام ۲۴ ساعت بعد از وقوع حادثه صورت گرفت و ظرف سه روز بعدی گروه دوم همراه با کمک‌های مردمی به محل وقوع زلزله گسیل شدند. گزارش زیر انعکاسی است از این حادثه. █

آبی، سفید، قرمز و سبز، چرخم کدام را طرح می‌زد که آوارم ریود؟

آبی، سیاه، زنگاری و سیاه، دستم کدام را نقش می‌زد که دارم آونگ شد؟

الف، ب، پ، ت... توانا بود هرکه... چه می‌نوشتم که تختم شکست؟

شکست، ویران شد، له شد، خمید، آوار شد، آوار. وای دخترم درس امروزت چه بود که اینچنین

متلاشی شدی؟ عاقبت چه کسی توانا بود هنگامی که تو بر خاک افتادی؟ درس امروزت چه بود؟

«دختران دشت، دختران رفت و آمد در دشت

مه زده، دختران شرم، شبنم، افتادگی، رمه» دارهای

قالی‌تان را به که سپردید؟



یک یا دو توالت صحرايي، آن هم نه در همه جا. نهرها خشکیده‌اند. مسیر رودها عوض شده. آب کجاست که طاهر کند؟ نه، پیرسید آبراه کجاست؟

- دکتر هست. می‌خواهی به چادر امداد برویم؟

- خجالت می‌کشم، حوصله هم ندارم...

بین تاج‌کوه و نوده، میان دره‌ای سرسبز، برکهای پر آب درختان توت کهنسالی را از دیرباز بر گرد خود بار آورده بود. همین! فقط همین سبب خرسندی مردمانی بود که به شگون این برکت، دهی بر پا کنند و ماندگار شوند. لابد طلب بزرگی بوده که به کفران نمیش این‌گونه ویران شد و بر جای نماند. حالا فقط یک چادر مانده بود و دخترکی زخمی که خود را از آغوش پدر بیرون می‌انداخت

کاش من هم مرده بودم...

معلم ده بود. سرش را بالا گرفت تا سرخی چشمان سبز و کشیده‌اش به گریه نشیند. در آغوشش گرفتم، اشکش شکفت.

شیون می‌کرد، سیاهپوش بود، تنها میشی چشمانش سیاه به بر نداشت: «خانم‌جان تمام

بچه‌هایم زیر آوار ماندند پس چرا من نماندم؟»...

به‌راستی «سروقد» کدام زن را در ذهن شاعر

«دختران رود گل‌آلود، دختران عشق‌های دور، دختران روز بی‌خستگی دویدن، شب سرشکستگی»؟

چرخ‌های دستی‌تان چگونه بر خاک افتاد؟

«دختران دشت، دختران انتظار، دختران خیال

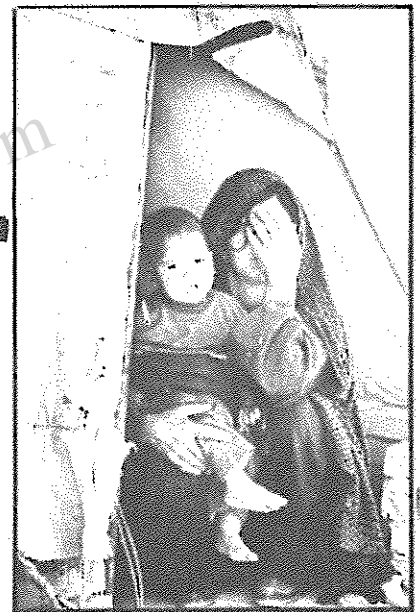
آلاچیق نو در آلاچیق‌هایی که صد سال»؟ بهار دشت روی پارچه‌های گلدوزی شده‌تان چگونه خشکید؟

از شما چند نفر مانده؟

تا به گردن بی‌بی پیرش بپاییزد و سراغ مادر و برادر و خواهر کوچکش را بگیرد. چشمان زیبا و درشتش دیگر انعکاس سبزی دشت نبود، سرخ بود، خون بود، دشت پر خون بود.

پیش‌تر رفتیم. هنوز مینی‌بوس حاوی اماناتی بود که باید به دست صاحبانشان می‌رساندیم. هنوز مانده بودند مردمانی که در روستاهای دوردست چشم به راه کمک و یاری بودند.

به آبیژ رسیدیم... «من که جیک و جیک می‌کنم برات، بنارم برم؟ نه مادر چون تو هم بمون...» و به این ترتیب همه ماندند. در حیاطی نیمه‌ویران دختر جوانی کنار چادری که برپا کرده بود برای بچه‌ها کتاب قصه می‌خواند: «هر چه می‌گویم حالا دیگر به خانه‌هایتان بروید، خستگی در کنید و دوباره بیاید، می‌گویند خانم ما که خانه نداریم. شما اگر خسته شده‌اید، بروید. ما همین جا می‌مانیم تا شما برگردید.»



... ما هم برمی‌گردیم، حتماً برمی‌گردیم. این بار برایتان کتاب، کاغذ، قلم، صابون، مسواک، خمیر دندان، دستمال و پنبه و... کتری، قوری، ظرف و چراغ می‌آوریم. این بار برایتان مهر، عطوفت، مهربانی و مسئولیت می‌آوریم. این بار با هم می‌آموزیم که زلزله دیگر تنها یک بلای آسمانی نیست. دست‌هایی که جنگل‌ها را نابود می‌کند، دست‌هایی که زیاده‌های اتمی را در مناطق محروم و عقب‌افتاده جهان سوم دفن می‌کند و دست‌هایی که شبانه‌روز به آزمایش‌های اتمی می‌پردازد، به خون تمامی قربانیان این‌گونه زلزله‌ها آغشته است. این بار در کنار هم فرامی‌گیریم که چگونه باید در کشوری که در زمانی کمتر از شش ماه سه زلزله مناطق وسیعی از آنرا ویران کرده است، زیست؟ این بار می‌آموزیم که غدار کیست؟ طبیعت یا ما که هنوز نمی‌دانیم چگونه در سرزمینی زلزله‌خیز خانه بسازیم و زندگی کنیم.

قطعه‌های داخل گومه از احمد شاملو

لیلا میرهادی

زلزله‌ای با قدرت هفت و یک‌دهم ریشر، مقارن ظهر امروز، منطقه قائنات و بیرجند را...

اینجا جنوب خراسان است، دیار امام هشتم و سرزمین گل‌های زعفران، و من نظاره‌گر چالشی تلخ بین مرگ و زندگی.

تا چشم کار می‌کند، خرابی است. ناپاورانه در جاده قائنات، مرکز لرزش زمین، پیش می‌روم. هیچ دیواری از هجوم لرزش در امان نمانده است. اینجا ناله کوه را هم می‌توان شنید.

صدای آمبولانس‌ها، گرد و غبار، گل‌ولای، تیرگی آسمان و غروب آنان که بوده‌اند.

کودکی به دنبال کیف مدرسه‌اش می‌گردد. و دخترکی که تنها مانده است شاید چشم به سفره عزاداری‌مان داشته باشد.

درمانده‌ام، راستی این منم که نیازمند اینانم یا آنها که نیازمند یاری من؟

مانده‌ها زمین را می‌کاوند و رفته‌ها آسمان را تلی از خاک با ارتفاع چندین متر. با هر چه که به دستشان می‌رسد خاک‌ها را پس می‌زنند. بعضی انگار یقین دارند که چراغ خوراکی‌پزی‌شان هنوز روشن است. مگر ممکن است؟ تا ساعتی قبل همه خوشبخت بودند. بخار چای صورت خسته از کارشان را گرم می‌کرد.

به خاک آویخته بودند. چنگ می‌زدند. زندگی‌شان از دل پستوها، صندوق‌ها و درهای بسته بیرون ریخته بود. انگار دستی همه رازهای پنهانشان را بر ملا کرده بود.

زمین هنوز آرام نگرفته است. پس‌لرزه‌ها دیوارهای نیمه‌جان را ویران می‌کنند.

سوگواری زنان مرا به تسلیم در برابر قدرتش وامی‌دارد. وقتی چشم‌هایشان از داغ زیانه می‌کشد، بر سروصورت می‌زنند. لحظه‌ای آرام می‌نشینند و باز شیون ماندن است که در غبار تیره غروب بلند می‌شود. چه می‌توانم بگویم وقتی موج آندوه و موج فریاد و فغان شیون مرا می‌بلعد.

- از کجا آمده‌ای؟

- از تهران... آمدم که... هیچ نگویم.

و به جای او که دیگر اشکی نداشت گریستم.

آرام ز زمره می‌کرد. دیگر توانی نمانده بود.

- همه مُردند.

و او، زنده به زایش‌هایش، به پرورده‌هایش و به عشق کودکانش. این‌همه دیگر نبود و او مجبور به ماندن برتر می‌زند.

نیروهای امداد سعی دارند حادثه را کنترل کنند. انتقال زخمی‌ها، دفن رفته‌ها و باز کردن جاده برای عبور و مرور.

همه از هم می‌پرسند: از شما چند نفر مانده؟...

گویا تعداد رنگان از حد بیرون است. تا شب تقریباً بیشتر قربانیان به خاک سپرده شدند، زخمی‌ها به بیمارستان منتقل شدند و سوگواران در چادر هلال احمر شیرینی صبحی را که به سلامت آغاز کرده بودند در تلخی زلزله به شب رساندند. سایه مرگ را دیگر می‌شناختم. سکوت شب زلزله زنده‌ها را نیز، خسته از شیون روز، به مردگان مانند می‌کرد.

صبح که شد، توانستم باور کنم که بین بودن و نبودن فاصله‌ای نیست. توانستم حضور زنده مرگ را لابه‌لای شیون کودکان ببابم.

اهالی روستاهای زیرکوه و حاجی‌آباد می‌گفتند بیشترین تلفات از زنان و کودکان بوده است.

فاطمه هشت ساله مانده بود با دو خواهر و یک برادر کوچک‌ترش. گریه می‌کرد:

- مادرم ما را از خانه بیرون آورد ولی از وحشت علی را که در کوچه بازی می‌کرد ندید و به دنبال او به خانه رفت و همان‌جا ماند.

دیوارها را دیدم وقتی بر گرده مادر فاطمه آوار شدند و هنوز نگران علی کوچکش بود.

ابراهیم یک ماهه را از آغوش مادرش که بیرون آوردند، مادر هنوز زنده بود اما وقتی که از بچه‌اش مطمئن شد، آرام خوابید.

عبدالله با مشت به سینه می‌کوبید و زن و فرزندانش را صدا می‌زد. وقتی خانه‌شان فرو ریخته بود، او خانه نبود. به خود نفرین می‌کرد و فریاد می‌زد. سوخته بود از این همه رنج، این همه داغ.

سه روز در روستاهای زلزله‌زده ماندیم تا بگویم بر مصیبت صبر کنند.

سرم گیج می‌رود، حالم از همه تعارف‌ها و سکوت‌های بی‌معنی به هم می‌خورد. یاد جبه‌های نحیف زیر آوار که می‌افتم، از همه‌ها شهر بیشتر بیزار می‌شوم.

روز آخر، پای سفره دل آنها، مهمان چادرهای هلال احمر بودیم. برای من که شهرنشین بودم و ماشین‌زده، چادر هلال احمر خانه نبود اما خانه‌ای داشتم کنج دلم که می‌خواستم همه آنها را که مانده بودند در آن پناه دهم.

رفته بودم برای امداد اما آنها به کمک ذهن شلوغ و پرازده‌ام من آمدند و از آوار باورهایم نجاتم دادند.

در راه برگشت پر از حضور بودم، پر از عشق، پر از آندوه، و لبریز از نگاه و از تصویر.

ویران شده بودم و برگشته بودم که بسازم و به زنان شهر بگویم: «...»

زنان شهر بگویم: «...»

لباس رسمی پوشش‌ها، آدم عریان پادشاه است. در جهانی که همه حساب یک شاهی صنایع هم‌چیز را می‌کنند، کسی که نتیجه کارش را بدون در نظر گرفتن مخارج در اختیار دیگران می‌گذارد، رب‌التوابع است.

به نظر می‌رسد که من از ابتدای جوانی از این واقعیت آگاه بودم. زمانی را به یاد نمی‌آورم که نوشته باشم. دفتر یادداشت، داستان کوتاه، دفتر روزانه، شعر - اصولاً عمل نوشتن به من احساس کمال و مرکزیت می‌داد. هنوز هم می‌دهد. حالت مراقبه من است، داروست، راز و نیاز است، آرامش است. این اقبال را داشتم که از سنین کم بیاموزم (با انتشار دو دفتر اولیۀ شعرهایم و نخستین رمانم) که اگر در مورد حس‌ها و ترس‌های صادقانه صادقانه مطلق داشته باشی، می‌توانی بلندگوی چیزهایی در ورا و فراسوی احساسات خودت باشی. انسان‌ها در حد مسائل عاطفی - عاطفهای که به حساب بیاید - بسیار مشابه هم هستند. نویسندگان متولد شده‌اند تا گوینده آن چیزی باشند که همه حس می‌کنند. این یک موهبت است و ما با بخشیدن آن به دیگران این موهبت را زنده نگاه می‌داریم.

رساله مقدسی است. نویسندگانی که من به طرفشان جلب می‌شوم نیز بر همین باور بوده‌اند: کسانی چون توماس مورون، پایلو نرودا، امیلی دیکنسن. اما کسی که در ورطه عشق گام برمی‌دارد به وضوح این ندا را نمی‌شنود. من اغلب در مورد انتخاب‌هایی که یک نویسنده با آن روبه‌روست دچار سرگیجه می‌شوم. هرگاه دچار حیرت می‌شوم، به ریشه‌ام بازمی‌گردم: به شعر. رمان قابل انعطاف است: برای طنز اجتماعی، آشپزی، مسواک دندان و شیوه زندگی کنونی ما جا دارد. حال آن‌که شعر برعکس است، مسائل را تا حد جوهر و عصاۀ آنها

با وجود تمام حرف‌های طنزآمیزی که نویسنده‌ها در مورد نوشتن به‌خاطر پول گفته و شنیده‌اند، حقیقت قضیه آن است که ما برای دلمان می‌نویسیم. به همین دلیل هم سوءاستفاده کردن از ما تا بدین حد آسان است. و باز به همین دلیل است که تظاهر به پوست‌کلفتی می‌کنیم و می‌گوییم: «هیچ نویسنده‌ای جز برای پول نمی‌نویسد مگر آن‌که عقلش پاره‌سنگ بردارد.» (سمیوئل جانسون). حقیقت ندارد. هیچ نویسنده‌ای جز برای دلش نوشت مگر آن‌که عقلش پاره‌سنگ برمی‌داشت. برای پول درآوردن راه‌های به‌مراتب آسان‌تری وجود دارد. عملاً هرکاری درآمدش از نوشتن بیشتر است و نیازی به چنین جان‌کدنی هم ندارد. عملاً هر کاری امنیتش بیشتر است. راز دلت و روح و روانت را مکرر روی صفحات سفید آشکار کن، و بدون تردید پاداشت تبعید، زندان و یا به‌فراموشی سپرده شدن خواهد بود. از داتته، اسکار وایلد یا امیلی دیکنسن بپرس. به توطئه بنشین و دودوزه بازی کن، پاداشت به احتمال زیاد ثروت، تبلیغات و بزرگداشت است. پس چرا ما این کار را می‌کنیم؟ زیرا گفتن هرآنچه می‌اندیشی، یگانه نوع آزادی است. و به‌قول کامو «آزادی حق انسان برای دروغ نگفتن است.»

در جامعه‌ای که همه‌چیز قابل خرید است، که معاملات و حراج‌ها خیرسازترین رویدادها هستند، نوشتن برای دلی خود تنها آزادی باقیمانده است. برای دلت بنویس، و نخواهد توانست سانسورت کند. برای دلت بنویس، و بین که افراد مرفه به تو بیش از هرکس دیگری حسادت می‌کنند یا نه. در دنیای

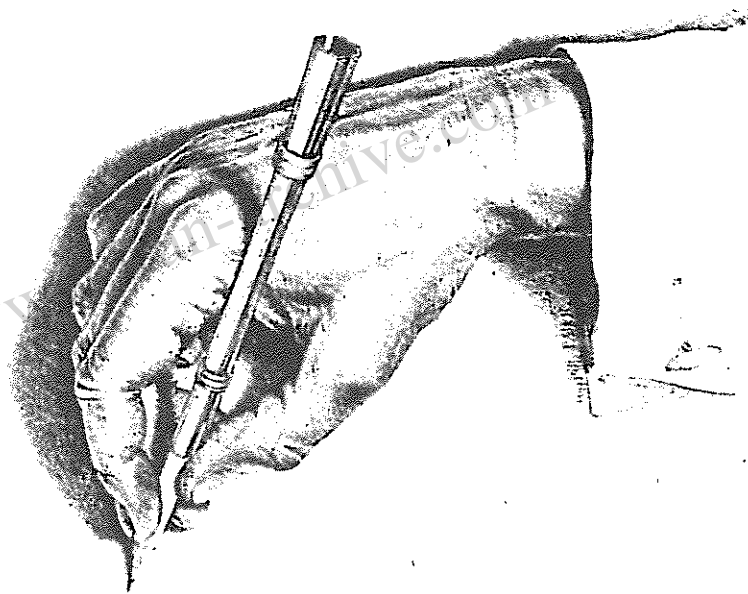
● وقتی کتاب را می‌بندم، باید

احساس کنم از چیزی

محروم شده‌ام. چه نادر است

چنین احساسی و چه شاکرم

زمانی که به آن دلت می‌یابم.



نوشتن،

تنها آزادی باقی مانده

● دلم می‌خواست رمانی درباره قرن بیستم بنویسم و چگونگی تأثیر آن را بر زندگی زنان بکاوم.

اریکا یانگ *

ترجمه گلی امامی



خلاصه می‌کند. من از این‌که هر دو انتخاب را داشته‌ام، احساس فخر می‌کنم. و نیز شاکرم که حرفه‌ام را از اوان جوانی یافتم. همچنین این بخت را داشته‌ام که خیلی زود با انتقاد رویه‌رو شوم. و این برخورد مرا واداشت تا به ندای درونی خود گوش فرا بدهم و نه به همه‌م و فریادهای جماعت. این مفیدترین درسی است که یک نویسنده می‌تواند بیاموزد.

اخیراً هشدارهای خطرناکی در مورد مرگ قریب‌الوقوع رمان می‌شنویم. در مقام کسی که هم رمان خودزندگینامه‌ای زک و راست (تومس از پرواز^۱) نوشته، هم رمان تاریخی (خنی^۲، مریسیمایا دختر شایلوک^۳) و هم خاطرات (تومس از پنجاه سالگی^۴ و شیطان از بند رسته^۵)، تصور می‌کنم آموخته‌ام که رونید نوشتن خاطره با رمان چه تفاوت‌هایی دارد. قلابه خاطره‌نویسی به‌گونه‌ای محدود در دست تجربیات شخص است: ضمیر مشاهده‌گر کتاب ریشه در خود شخص دارد. این شخص می‌تواند آدم فوق‌العاده جذابی باشد اما هرگز نمی‌تواند غنا و هوشمندی شخصیت‌هایی را که از ذهن نویسنده می‌رویند داشته باشد. در خاطره‌نویسی «من» حاکم است. در رمان «من» ترکیبی است از بسیاری «من‌های دیگر». به‌علاوه، امکان غنای بیشتر، دیدگاه‌های فراوان‌تر و تقلیدهای ژرف‌تری از زندگی وجود دارد.

زمانی که تومس از پنجاه سالگی را تمام کردم، حس کردم دیگر شیرۀ زندگی‌ام کشیده شده و امکان ندارد بتوانم کتاب دیگری بنویسم. آنچه سرانجام کشف کردم، این بود که روند کار در حقیقت مرا آزاد کرده؛ اکنون که خودزندگینامه واقعی‌ام را نوشته بودم، آماده بودم که با روش جدیدتری ابداع کنم. دلم می‌خواست رمانی درباره قرن بیستم بنویسم و چگونگی تأثیر آن را بر زندگی زنان بکاوم.

یک سال تمام را صرف خواندن تاریخ و ادبیات کردم. و زمانی که دوباره به نوشتن پرداختم، با صدای زنی بود که می‌توانست مادرِ مادرِ بزرگ خود باشد. حال که از زمان و مکان آزاد شده بودم، دیدم صدای زنی را ابداع کرده‌ام که کاملاً از صدای خود متفاوت است. اما، در روند شکل دادن به این تاریخ خانوادگی متفاوت، دیدم که در عرصه تخیلاتم جولان می‌دهم. شخصیت‌ها همچون قارچ‌های بعد از باران از ذهن می‌رویندند. صبر کردن تا صبح روز بعد و نشستن پشت میز و پرداختن به کار و این‌که چه بدهم خطور می‌کرد و چگونگی می‌خواستم به آن شکل بدهم، برام کار دشواری شده بود.

سرانجام متوجه شدم که چهار قهرمان زن دارم، که هر کدام در دهه متفاوتی متولد شده، و همگی مادر و دختر هستند. هر یک صدای مشخص خود و دیدگاه متفاوت خود را داشت. هر کدام هم من بود و هم نبود. گراهام گرین یک‌بار گفته بود: «شخصیت‌های اصلی در هر رمان باید لزوماً بستگی‌هایی به نویسنده داشته باشند؛ آنها از درون وجود او می‌آیند، همان‌گونه که نوزادی از رحم متولد می‌شود، آن‌گاه بنیاد قطع می‌شود و آنها در استقلال خود رشد می‌کنند. هرچه نویسنده از شخصیت خودش بیشتر بداند، بیشتر قادر است خود را از شخصیت‌های ابداعی‌اش دور کند و آنها فضای بیشتری برای رشد خواهند داشت.»

این بنظر من کاملاً درست است. هویت یک رمان‌نویس ثابت است. شخصیت مخلوق او، اما، می‌تواند پرواز کند. چه‌بسا یک شخصیت کتاب بتواند خاطرات عمیقی را در ذهن نویسنده زنده کند که ظاهراً برای همیشه فراموش شده بود. شخصیت‌های داستانی قادرند خاطرات واقعی را حفاری کنند. فراموش نکنیم که فلوسیر مدعی بود که اِسا بُواری است و بی‌قراری و نارضایتی‌های خود را به او داد. احتمالاً به جهاتی یک نویسنده می‌تواند خود را آزادانه‌تر در شخصیتی نامشابه با خودش عرضه کند. همیشه در پشت یک صورتک رهایی بیشتری وجود دارد. صورتک می‌تواند موقعیتی شود که حقیقت را بتوان از پشت آن بیان کرد. مرز میان خودزندگینامه و رمان در هیچ دوره به‌شدت قرن حاضر نامشخص نبوده است. و این چه‌بسا جنبه مثبتی باشد. رمان دوام می‌آورد چرا که از واقعیت تقلید می‌کند. حال اگر در خودزندگینامه‌های این عصر حقایقی می‌بینیم، چه باک، چون حتی رمان هم به تقلید از این «ژانر» می‌پردازد. پُردوام‌ترین کتاب‌های این دوران، همانند یونیسس^۶، سرشار از آفشاگری، روایت، هیجان و حتی تفرل هستند.

در مقام یک خواننده، دلم می‌خواهد کتاب مرا برآید و به جهان خود ببرد. و جهان آن باید این به‌اصطلاح جهان واقعی را کمرنگ جلوه دهد. جهانی آن باید مرا به بازگشت به آن وسوسه کند. وقتی کتاب را می‌بندم، باید احساس کنم از چیزی محروم شده‌ام. چه نادر است چنین احساسی و چه شاکرم زمانی که به آن دست می‌یابم. اعتماد مطلق که میان خواننده و نویسنده وجود دارد، همانند اعتماد میان عاشق و معشوق است. اگر احساس کنم که نویسنده به من خیانت کرده، دیگر هرگز تسلیم او نمی‌شوم.

مسئله همین اعتماد است که نوشتن کتاب جدیدی را دشوار می‌کند. توی نویسنده باید بتوانی صدای (صداهای) درستی برای شخصیت‌هایت پیدا کنی تا خواننده را قانع کنی که خود را تسلیم تو کند. گاه سال‌ها طول می‌کشد تا لحن صدایی را که قفل داستان را بگشاید بیابی.

کتابی که بیشتر از همه دوست دارم، کتابی است که با جمله نخست ما را برآید. «چه شخصاً قهرمان زندگی خودم از آب دریا می‌ومد و چه فرد دیگری این موقعیت را بیابد، چیزی است که این صفحات باید آشکار کنند.» (دیوید کاپوفیلد). «تا کتابی رو که اسمش ماجراهای تام سایره نخونده باشین، منو نمی‌شناسین ولی مهم نیست.» (هکلبری لین). مسئله تنها یک سرآغاز جذاب نیست - که احتمالاً بهترین شگرد نویسنده است - بلکه این است که قوت و ضعف‌های شخصیت قهرمان کتاب را هم آشکار کند. من شخصاً در تومس از پرواز^۱ این تلاش را کردم: «۱۱۷ نفر روانکاو در آن پرواز پان آمریکن عازم رین بودند و دست‌کم شش نفرشان مرا درمان کرده بودند.» و البته انجام این کار با اول شخص مفرد به مراتب آسان‌تر است تا سوم شخص.

اما همان‌طور که در آغاز مطلبم گفتم، باید به‌خاطر دل خود نوشت. اگر برای پول بنویسد، هرگز هیچ پولی کافی نخواهد بود، و سرانجام شروع می‌کنید به تقلید موفقیت‌های اولیه خودتان، و این دوباره و سبب آبه‌جوش در قوری ریختن است. رنگ جای بر نمی‌گردد، کتاب هم آن اصالت را نخواهد یافت. شما باید هر آنچه در چتّه دارید عرضه کنید و فکر مخارجش را هم نکنید. (به قول رد اسمیت «بشت میز تحریر بنشینید و رگی را باز کنید.»)

هر کتابی که تا کنون نوشته‌ام شامل تمام تلاش‌های سالیانی بوده که آن را نوشته‌ام. من بلد نیستم چیزی نانوخته بگذارم. ویرایش کردن، دست‌آخر و پس از فوران اولیه حس‌هایم فرامی‌رسد. گاه پیش می‌آید که صدها صفحه را حذف می‌کنم. اما در روند نوشتن همه‌چیز را به‌رو می‌کاغذ می‌ریزم. آخر سر خودم و ویراستارم به قلع و قمع می‌پردازیم. دست‌و‌لبازی روح نویسنده است. شما می‌نویسید که چیزی را بدهید. به‌خودتان. به خواننده‌تان. به خداوند باری‌تعالی. شما شکر می‌گزارید که موهبت کلمات به شما داده شده. پهای بدست آوردن کلمات را در روزهای بعد می‌پردازید. لارنس استرن این را می‌دانست: «من با نخستین جمله آغاز می‌کنم و جمله بعدی را به‌خداوند متعال می‌سپارم.» آمین یا رب‌العالمین

برگرفته از نشریه دانشنگن پست

Erica Jong در سال ۱۹۴۲ در نیویورک به دنیا آمده و از کالج برنارد فارغ‌التحصیل شده است. از جمله کتاب‌هایش می‌توان به تومس از پرواز (۱۹۷۳)، چگونگی زندگی خود را نجات دهید (۱۹۷۷)، چترهای نجات و بوسه (۱۹۸۲) و رمان خنی (۱۹۸۰)، اشاره کرد. مجموعه‌های اشعارش عبارتند از: میوه‌ها و میزهای (۱۹۷۱)، نیمه زندگی‌ها (۱۹۷۳)، ریشا عشق (۱۹۷۵)، در لبه جسم (۱۹۷۹) و معجزه‌های معمولی (۱۹۸۳).

یادداشت‌ها:

1. Fear of Flying.
2. Fanny.
3. Serenissima or Shylock's Daughter.
4. Fear of Fifty.
5. The Devil at Large.

۶. Ulysess، رمانی اثر جیمز جویس، نویسنده ایرلندی که در سال ۱۹۲۲ در پاریس منتشر شد و ماجراهای یک روز زندگی در شهر دابلین را در تاریخ ۱۶ ژوئن ۱۹۰۴ دربرمی‌گیرد.

● در عمق صحنه
● فریبا وفی
● نشر چشمه
● تهران، ۷۵
● ۹۲ صفحه
● ۲۵۰ تومان

در عمق
صحنه
فریبا وفی



آیا «در انتهای اندوه پنجره بازی هست»؟*

حسن عابدینی

زیادی» خانه‌اند. مادرها حیف شده و از دست رفته‌اند و با قرار گرفتن در موقعیتی تحقیرآمیز یا عقل خود را می‌بازند و یا پس از ازدواجی ناموفق و از سر استیصال به غرقاب فساد درمی‌غلطند. آدم‌های دیگر نیز در «دریای حیرت و وحشت و بی‌پناهی دست و پا می‌زنند»، مثل دایمی ممی که خانواده‌اش در لهیب جنگ سوخته‌اند و دچار جنون شده، یا دختری روایتگری که در دنیای تیره زنانی که برای اصلاح و بازآموزی در کانون گردآورده شده‌اند، مفزی جز بیان حنیث نفس با عروسکش نمی‌یابد.

وفی در این داستان‌ها فرم نو تک‌گویی ذهنی را به خدمت نقد آداب و احوال اجتماعی می‌گیرد و در توصیف خشونت روابط خانوادگی به رئالیسم روان‌شناختی صریحی می‌رسد که اوج آن در «سنگ دو سر» نمود می‌یابد. این داستان از دید مرد بدگمانی بازگو می‌شود که درگیر جدالی درونی با خویش است اما عاقبت کوتاه می‌آید و از سر احتیاج، پای مدیر شرکت را به خانه‌اش باز می‌کند.

اما برخی از داستان‌ها یک موردنگاری اجتماعی است، خبری است با شاخ و برگ‌های توضیحی، بی‌آن‌که عمق داستانی بیابد و شخصیت‌ها زندگی خاص خود را داشته باشند. داستان‌هایی مثل «پس فردا» - دختری که مورد تجاوز ناپدری قرار می‌گیرد -، یا «حنا» - مرد معتادی که تنها همدم مادر، مرغ او، را می‌برد و می‌فروشد - فاقد آن کنش نمایشی‌اند که شخصیت‌ها طی آن جان بگیرند و حاشیه ساختاری داستانی بیابد.

برای تازگی بخشیدن به شکل بیان مسائل بارها مطرح‌شده‌ای مثل فقر، وحشت و خشونت زندگی آدم‌هایی که گذرانی «مشقت‌بار و نومیدانه دارند، نویسنده شخصیت‌های آثارش را وامی‌دارد تا خویشتن را همچون دیگری ببینند. در داستان «مردی که گریه می‌کرد»، مرد گریان جلوه‌ای از مرد رویاپزایی است که عاقبت خود را دار می‌زند. مرد معتاد داستان «حنا» نیز نگاهی بیگانه‌وار به عملکرد خود دارد، انگار کس دیگری دارد آن را انجام می‌دهد. در داستان «در عمق صحنه» نیز بازیگری بخش شرم‌آور زندگی خود را روی صحنه بازی می‌کند. متن نمایش - زندانی جوانی که طاققت نمی‌آورد، می‌شکند و خیانت می‌کند - اشاره‌ای ضمنی به واقعیت زندگی بازیگر دارد. نویسنده از شرح واقعیت و توصیف نمایشی که در حال اجراء است برای بسط دادن داستان و انتقال معنای آن به شکلی غیرمستقیم بهره می‌جوید. دو طرح در کنار هم پیش می‌روند و یکدیگر را تکمیل می‌کنند و هنگامی به هم می‌پیوندند که زنی که به تماشای نمایش آمده، بازیگر را خائن می‌نامد.

در عمق صحنه، اولین مجموعه داستان فریبا وفی، از ۱۴ نوشته کوتاه تشکیل شده است، نوشته‌هایی آن‌قدر کوتاه که هر چند نشان از کوشش نویسنده

دهه ۶۰، دهه تجربه فرم‌های متنوع ادبی به‌وسیله نویسندگان جوانی است که قرار گرفتن در یک جریان ادبی سبب رشد استعداد، و در نتیجه، شهرت آنان می‌شود. اما این روزها - در نیمه دهه ۷۰ - کمتر مجموعه داستان و رمانی منتشر می‌شود که چیزی فراتر از ترندهای روشنفکرانه یا پیام‌ها و اندرزهای مألوف داشته باشد. به رمان‌ها و داستان‌هایی برمی‌خوریم که تازگی ندارند و چون جوهره زندگی در شخصیت‌هاشان جاری نیست، شوقی بر نمی‌انگیزند. گویی نویسندگان درگیر بحران خلاقیت و گرفتار تلاش برای معاش فرصت چندانی را به داستان‌نویسی اختصاص نمی‌دهند و خوانندگان کمتر به سراغ داستان‌هایی می‌روند که فعالیت ذهنی خلاق را از آنها طلب کند. آنان بیشتر خواهان پاورقی‌های سرگرم‌کننده‌ای هستند که رخنه‌ای - هر چند دروغین - در دیوار محال روزمرگی‌هاشان بگشاید.

داستان‌نویسی روایی را که در دهه ۶۰ داشت از دست داده است؛ از تعداد مجلات ادبی که از عوامل مؤثر رشد داستان کوتاه‌اند کاسته شده، و نویسندگان جوانی که در مسیر یک جریان ادبی قرار ندارند و امکان تبادل نظر با همگنان خویش را کمتر می‌یابند، در انزوایی یأس‌آفرین، شور و شوق خود را از دست می‌دهند.

در چنین وضعیتی، از کنار مجموعه داستان‌هایی مثل در عمق صحنه از فریبا وفی و پدیا کوی نوشته محمد کشاورز - به عنوان نخستین آثار نویسندگانشان - نمی‌توان به آسانی گذشت.

وفی در دختر خاطرات به مشکلات یک زن نویسنده اشاره می‌کند: حل شدن

در کار خانه، بچه‌داری، اتلاف وقت در صف گوشت و نان، جدی گرفته نشدن مشغله ذهنی‌اش به وسیله شوهر و... خلاصه همه عوامل برای دور افتادن از نوشتن و غرقه شدن در امور روزمره فراهم است. و این حکایتی است تکرار شونده در آثار نویسندگان زن روزگار ما. اما وفی در بند مفاهیم مجرد مطرح شده در آثار نویسندگانی که با چشم بستن بر شرایط اجتماعی، دفاع از حقوق زنان را مترادف با نفرت از مردان گرفته‌اند، محدود نمی‌ماند. او تجربه زیستی متفاوتی را پشتوانه آثارش قرار می‌دهد و بی‌آن‌که حساسیت زنانه داستان‌هایش کم‌رنگ شود، از زندگی و درد مشترک زنانی می‌نویسد که از نابهنجاری‌های اجتماعی آسیب دیده‌اند.

ماجرای اغلب داستان‌ها در یک کانون بازآموزی اتفاق می‌افتد و آنها را دخترکی به شیوه تک‌گویی ذهنی روایت می‌کند. همسانی ماجراها و شخصیت‌ها به داستان‌های «مادرم پشت شیشه»، «راحت شدی پدر»، «گریه کن دایمی» و «برام بخون» نوعی ییوستگی می‌بخشد که بازتاب‌دهنده مشغله ذهنی مشخصی است. آدم‌های این داستان‌ها جهان‌پرانی دارند. پدرها پیر و بیمار و به‌طور کلی «آدم



در موجزنویسی دارند اما گاه فضای لازم برای گسترش حادثه و شکل‌گیری شخصیت‌ها را فراهم نمی‌آورند و به مرحله «داستان» نمی‌رسند. تکرار مضمون، فضا و شخصیت‌ها در داستان‌های مختلف، نشان‌دهنده تمایل او به مشق کردن در زمینه‌ای است که می‌شناسد. کانون توجه او ماجراهایی است که بر سر ساکنان یک مرکز بازآموزی زنان بزهکار می‌آید. همچنین با به‌کارگیری شیوه تک‌گویی ذهنی دخترکی که روابط ازهم‌گسیخته خانوادگی را با صراحتی رئالیستی توصیف می‌کند، به داستان‌ها بارقه‌ای از حدیث نفس می‌بخشد. آدم‌های همه داستان‌ها زندگی تراژیکی دارند، همه‌شان رویای فرار در سر دارند. اما گویی تنها قهرمان داستان «زن در ساحل» است که موفق می‌شود آرزوی این درماندگان را برآورده سازد: زن با کودکش در ساحل دریاست و به شنای مرد می‌نگرد. مرد که برمی‌گردد، زن به دریا می‌زند و بی‌توجه به گریه کودک و اعلام خطرهای مرد پیش می‌رود. گویی در دل امواج

گریزگاهی می‌جوید یا پنجره بازی در انتهای اندوه بیان نشده‌اش: «مرد رو به دریا ایستاده بود و به زن نگاه می‌کرد. بچه توی بغلش بی‌وقفه جیخ می‌زد. زن پشتش را به ساحل کرد. دریای وسیع و ناآرام پیش رویش بود. به طرف موج بلندی که می‌آمد خیز برداشت. مرد یک دستش را دور دهانش حلقه کرد و زن را فریاد زد. زن به دل دریا شنا کرد.»
وفی در این داستان که توصیفی است به شیوه آثار نویسندگان رمان نو، به فضای تازه‌ای دست می‌یابد که داستان‌های پیشین، با وجود تلاش‌هایی که برای نوآوری در شیوه بیان آنها شده، کمتر از آن بهره برده‌اند. شور دل‌کندن، رفتن و رهایی به داستان نوعی جوشش و خودانگیختگی دلپیر داده است ■

© مصرعی از شعر پل الوار

ناهید کبیری

1360-1361

چشمانم را نبند

در بی‌نهایت عشق
تو نشسته‌ای

ای آبی‌ترین نگاه

و تاب می‌دهی کودکی مرا

در میان شاخه‌های آرامش نارنج.

چه کوتاه بود و چه شیرین

کودکی‌ام را می‌گویم.

بوئی توت می‌داد و عطر سادگی و

تور عروسک‌های صورتی بر مخمل علف.

دستان تو بود

دستان تو

ای آبی‌ترین نگاه

که می‌یافت زندگی را در گیسوان پاکیزه دخترکی

با ارمک اتو کرده‌اش بر تن

و اضطراب و امید که از خانه
به موازات دیوار

به مدرسه می‌برد.

دخترکی که امروز

در تعبیر خواب‌های کودکی‌اش

غروب کرده است.

اما ای آبی‌ترین نگاه

چشمانم را نبند

بر منظره پیر چشمانت.

و بدوش

بر بلوغ تشنه من

قطره‌ای چند

از شیر خشک پستانت... ■